

# مامان لنگ دراز

نوشته: سید جواد طباطبایی

تقدیم به جین وبستر، بیشترین جلیلی و تمام آن‌هایی  
که در نوجوانی همراه کتاب بابا لنگ دراز رشد کرده‌اند!

نشر پلک

۱۳۹۰

سرشناسنامه: طباطبایی، سیدجواد، ۱۳۳۱-  
عنوان و نام پدیدآور: مامان لنگ دراز / نوشته سید جواد طباطبایی.  
مشخصات نشر: تهران: پلک، ۱۳۸۹.  
مشخصات ظاهری: ۴۰۲ ص.  
شابک: ۶۸۰۰۰ ریال: ۵-۹۹-۲۳۵-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیا  
موضوع: داستان های فارسی - قرن ۱۴  
رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ م۲۴ ب / ۸۱۴۳ PIR  
رده بندی دیویی: ۸۱۴۳/۶۲  
شمار کتابخانه ملی: ۲۱۵۲۲۵۸



انتشارات پلک

مامان لنگ دراز:  
نویسنده: سید جواد طباطبایی  
ناشر: پلک

طراح جلد: طه حسین احمدی  
صفحه آرائی: لیلا قربانی، اقدم  
تایپ: سهیل ظاهری  
چاپ و صحافی: کیمیا قم

نوبت و سال چاپ: اول - ۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

شابک: ۵-۹۹-۲۳۵-۹۶۴-۹۷۸

قیمت: ۶۸۰۰ تومان

مرکز نشر و پخش: تهران، خیابان انقلاب، خ وصال شیرازی، پ ۱۷، طبقه ۴، واحد ۵

تلفن: ۶-۶۵۸۱۰۶۵ وبسایت: [www.pelkbook.com](http://www.pelkbook.com)

پست الکترونیکی: [ketab@pelkbook.com](mailto:ketab@pelkbook.com)

## فهرست مطالب

| صفحه | عنوان                                          |
|------|------------------------------------------------|
| ۷    | مقدمه                                          |
| ۹    | نامه‌ی اول - معرفی                             |
| ۱۳   | نامه‌ی دوم - آمادگی برای سفر                   |
| ۲۳   | نامه‌ی سوم - قطار تهران - استانبول             |
| ۴۵   | نامه‌ی چهارم - استانبول شهر دو قاهره           |
| ۵۷   | نامه‌ی پنجم - استانبول شهر هزارن ساله          |
| ۷۳   | نامه‌ی ششم - قسطنطنیه                          |
| ۸۳   | نامه‌ی هفتم - یونان گهواره تمدن اروپا          |
| ۹۹   | نامه‌ی هشتم - از یونان تا ایتالیا              |
| ۱۱۳  | نامه‌ی نهم - ایتالیا از پاشنه تا زانو          |
| ۱۳۵  | نامه‌ی دهم - فلورانس                           |
| ۱۵۵  | نامه‌ی یازدهم - ونیز و زورنیخ                  |
| ۱۸۳  | نامه‌ی دوازدهم - فرانکفورت                     |
| ۱۹۹  | نامه‌ی سیزدهم - فرانکفورت - همایین             |
| ۲۲۳  | نامه‌ی چهاردهم - پاریس، شهر نور                |
| ۲۴۳  | نامه‌ی پانزدهم - پاریس، شهر گم شدگان           |
| ۲۶۷  | نامه‌ی شانزدهم - هلند سرزمین پایین از سطح دریا |
| ۲۸۳  | نامه‌ی هفدهم - روتردام و آمستردام              |
| ۲۹۷  | نامه‌ی هجدهم - از آمستردام تا استکهلم          |
| ۳۴۱  | نامه‌ی نوزدهم - استکهلم، ونیز شمالی            |
| ۳۶۹  | نامه‌ی بیستم - گلملستان                        |
| ۴۰۱  | نامه بیست و یکم - زنده باد عشق                 |

## مقدمه ناشر

رُمان «مامان لنگ دراز» سومین اثر آقای سید جواد طباطبایی همچون دو کتاب قبلی ایشان، «در تاکسی» و «همه‌ی خواستگارهای من» حاوی مضامین اخلاقی و اجتماعی در قالبی دلنشین می باشد.

شما در این کتاب همراه قهرمان داستان «بیژن جلیلی» به اروپا سفر می کنید و از نقاط دیدنی این قاره‌ی زیبا دیدن می کنید. از نامه‌ی سوم با همراه شدن قهرمان دیگر این داستان «جمال آزادی» ماجرا شیرین تر می شود.

نکات و تشبیهاتی که در این رُمان آمده است را هرگز در هیچ کتاب دیگری نخوانده اید.

عشق به زندگی، طبیعت و مردم جهان در تمام صفحات این کتاب موج می زند. به گونه‌ای که شما بعد از خواندن این کتاب انسان دیگری خواهید شد و نگاه دیگری به جهان پیدا خواهید کرد.

انتشارات پلک

## مقدمه

یک قرن از اولین نشر کتاب «بابا لنگ دراز» (۱۹۱۲) توسط خانم «جین وبستر» می‌گذرد. در این مدت این کتاب به اکثر زبان های جهان ترجمه و سبب رشد نوجوانان بسیاری شده است.

من این کتاب را وقتی ۱۲ سال داشتم خواندم. خوب به یاد دارم که آن روز تا کتاب را تمام نکردم، رهايش نکردم. شخصیت شاداب و خستگی ناپذیر «جودی» تا امروز در ذهنم باقی مانده است. چند سال بعد کتاب «دشمن عزیز» را که به نوعی دنباله ی آن کتاب بود و به همان سبک، توسط آن بانوی روشن فکر، نوشته شده بود، خواندم. متأسفانه عمر او کوتاه بود و در چهل سالگی بر اثر تب زایمان از دنیا رفت. و نمائد تا آثار دیگری بر جای بگذارد.

آرزو می کنم کتاب «مامان لنگ دراز» که به وجود عزیز او پیش کش شده، مورد قبول خوانندگان این کتاب واقع شود.

این کتاب، یک سفر نامه است. سفر یک پسر جوان عاشق و کم تجربه به اروپا و نیز سفری از جوانی به بزرگسالی. امیدوارم نه تنها برای مسافران اروپا، راهنمای مناسبی باشد، بلکه همچنین راهنمای خوبی برای سفر عشق و زندگی باشد.

حجم این کتاب بیش از کتاب بابا لنگ دراز است و کنایه به این مطلب است که نقش مادران در تربیت، بیش از پدران است.

سید جواد طباطبایی

## نامه‌ی اول

معرفی

یک شنبه ۷ تیر ۱۳۸۸

مامان لنگ دراز عزیز

به نظرم این عنوان موادبانه نیست. ولی چون خودتان خواسته اید به کار بردم. قبل از هرچیز تشکر زیاد خود و مادرم را به خاطر لطفی که می‌خواهید در حقم بکنید، ابراز می‌کنم. از ساعت شش بعداز ظهر که با شما تلفنی صحبت کردم، امید تازه ای در وجودم شکفته شده است. الان ساعت حدود نه شب است. در این سه ساعت با مادر و عمویم مشورت کردم و تصمیم گرفتم که پیشنهاد شما را قبول کنم. در تلفنتان گفتید که مثل جودی ابوت که برای بابا لنگ دراز نامه می نوشت، برایتان نامه بنویسم. با این تفاوت که هر روز، هرچه برایم اتفاق می افتد و تمام مکالمات مهمم را برایتان بنویسم و ایمیل کنم. من کتاب بابا لنگ دراز را نخوانده‌ام. فقط قسمت هایی از کارتون آن را از تلویزیون دیده‌ام. فردا حتما یک نسخه از آن را می‌خرم و خواندن آن را شروع می‌کنم. از من خواستید که مختصری از شرح حال خودم را بنویسم. در این نامه نکاتی از زندگی‌م را که از نظر خودم مهم است، می‌نویسم. اگر به موضوع خاصی نیاز بود، بخواهید تا توضیح دهم.

من بیژن جلیلی، در هفتم آذرماه هزار و سیصد و شصت و پنج در تهران به دنیا آمدم. پدرم مرحوم عباس جلیلی، وقتی هفت ساله بودم، بر اثر سکته‌ی قلبی درگذشت. او از اهالی قصر شیرین و تاجر بود. مادرم خانم پروین عرفانی، متولد تبریز و معلم حق التدریس است. من و مادرم و دایی کوچکم، در آپارتمانی واقع در شهرک امید، زندگی می‌کنیم. دایم آقای داریوش عرفانی، سی و یک سال دارد و اداره کننده فروشگاه لباسی در خیابان سلسبیل تهران، یعنی همان محلی که من به دنیا

آمد، می باشد. مالک این فروشگاه من هستم و از زمانی که درسم تمام شده، در آن کار می کنم.

هفته ای سه روز، به کلاس زبان انگلیسی می روم. و می توانم به این زبان صحبت کنم. به همین دلیل فکر می کنم در سفر پیش رو مشکل چندانی نداشته باشم. من مهاجر اول رشته ی تاریخ دانشگاه تهران در هنگام فارغ التحصیلی بودم. ولی چون از طرفی به دنبال گرفتن معافی کفالت بودم و از طرف دیگری می خواستم با آهو ازدواج کنم و زندگیمان را اداره کنم. در امتحان فوق لیسانس شرکت نکردم. واقعیت این است که از وقتی با آهو آشنا شدم، تمام زندگیم را با او به اشتراک گذاشته ام. و مطمئن بودم که او هم همین کار را کرده است. اصلاً نمی فهمم که چرا بدون اطلاع من، از ایران خارج شده است. ولی الان امیدوارم که به کمک شما پیدایش کنم. بدون آهو نمی توانم زندگی کنم. اگر بگویم این هفت روزی که از آهو بی خبرم، برایم هفت سال گذشته است. اغراق نکرده ام. حتماً می دانید که روز دوم تیرماه، بدترین روز زندگیم بود. من به همراه مادر و عمویم به خواستگاری آهو رفتم. آهو و مادرش را ندیدیم. پدرش هم چندان تحویلیمان نگرفت. او گفت که آهو همراه مادرش به اروپا رفته و می خواهد ویزای آمریکا بگیرد و در آن جا با پسرخاله اش که مهندس است ازدواج کند. من هم به زودی پیش آنها می روم.

خدا می داند که آن شب چه بر من گذشت. هر سه فرمان شوکه شده بودیم. اصلاً انتظار چنین برخوردی را نداشتیم. اگر می خواستند چنین جوابی بدهند، چرا به ما وقت خواستگاری دادند.

روز بعد، مادرم از من خواست که برای آهو نامه ای بنویسم و عات را از او بپرسم. چون تلفن همراهش قطع بود. تلفن خانه را هم جواب نمی دادند. من آن نامه را نوشتم و روز جمعه پنجم تیرماه، نامه را به شوکت خانم دادم و خواهش کردم که آن را به آهو بدهد. همچنین آن را به نشانی اینترنتی آهو ایمیل کردم. آهو جوابم را نداد. ولی شما که برای دیدن ایشان، به خانه ی آنها رفته بودید، توسط شوکت خانم، نامه را خواندید و به من تلفن کردید. نمی دانم که با آن خانواده چه نسبتی دارید و

اسمتان چیست. ولی مطمئنم که خدا خواسته به من کمک کنید.  
من همان طور که خواسته اید، فردا برای خرید بلیت قطار استانبول اقدام  
می‌کنم. و منتظر دریافت دعوتنامه برای گرفتن ویزا از طرف شما خواهم ماند.

دوستدار شما - بیژن

www.ketab.ir